

ج: شاید منیعش واحد باشد یعنی آن‌ها هم، چون آن‌ها هم مرسل بود دیگر، آن‌ها هم مرسل بود شاید از همین حرفی که انس بن مالک نقل کرده آن‌ها هم دارند می‌گویند چون سند که نداشت بنابراین لعلّ همه‌ی آن سه تا روایت به یک جا برمی‌گردد بنابراین استفاده‌ای برای ما ثابت نمی‌شود که بگوییم سه نفر، سه ناقل مختلف دارند نقل می‌کنند. بعید است سه نفر، سه ناقل مختلف یک حرف واحدی را بسته باشند وضع کرده باشند.

این جا این جوری نیست.

س: ؟؟؟

ج: ببینید به طور پراکنده جاهایی از آن سندهای معتبر داریم مثلاً در باب صلاة همین روایاتی که نمازهای چهار رکعتی را بیان می‌کند آن جا روایات سند ...، که در معراج این مسئله رخ داده اما این که تمام این داستان معراج من اوّله الی آخره، که در بعضی جاها است علی ما بیالی سند آن تمام نیست اما متفرقاتش با سندهای تمام وجود دارد.

اما روایت دومی که مهم بود روایت خصال بود که صاحب وسائل در باب ده از کتاب امر به معروف حدیث سوم این روایت را نقل فرمود «فی الخصال حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَامِلٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ وَ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ وَ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» کسی امر به معروف و نهی از منکر می‌کند تنها کسی امر به معروف و نهی از منکر می‌کند که این سه خصلت را داشته باشد عامل باشد بما یأمر به، تارک باشد بما ینهی عنه، و عادل باشد فی ما یأمر، عادل فی ما یأمر، یعنی به آن که امر می‌کند عادل است این جور نیست که به منکر بیاید امر بکند از معروف نهی بکند نه، واقعاً از منکر نهی می‌کند واقعاً به معروف امر می‌کند. رفیق فیما یأمر، با مدارا، با ملاطفت، با احترام امر و نهی انجام می‌دهد با خشونت و بی‌احترامی و تحقیر امر و نهی نمی‌کند خب این روایت مبارکه‌ای است که به آن استدلال شده برای اثبات این مطلب، این استدلال هم از جهات مختلف، هفت جهت شاید، شش جهت، هفت جهت محل کلام و ایراد است که باید این ایرادها و مناقشات را بررسی بکنیم. ایراد اول این است که این روایت الفاظ منقول‌ه‌اش، این جملی که دارد به آن استدلال می‌شود ثابت نیست. و محل تردید است که قبلاً ما مفصلاً در بحث اعتبار علم از این روایت آن جا بحث کردیم حاصل آن مطلب این است که این مطلب که فرمودند امر به معروف و نهی از منکر از کسی صادر می‌شود که دارای سه خصال باشد سه خصلت باشد مجموعاً در شش روایت که پنج‌تای آن حتماً از کتب خاصه است و یکی از دعائم الاسلام است که در دعائم الاسلام بحث است و یکی هم از کنز العمال هست که مال عامه است. در این روایت خصال خب همین بود که خواندم فيه ثلاث خصال، عاملٌ بما یأمر به تارک لما ینهی عنه، شما در این جا می‌بینید که خب اگر متن همین باشد دلالت فعلاً خوب است اما همان طور که در خود وسائل ذکر شده به جای عاملٌ نسخه بدل عالمٌ هست. پس هست عالمٌ بما یأمر به، نه عاملٌ. در جعفریات، کتاب جعفریات که اشعثیات هم به آن گفته می‌شود خب در مستدرکی که با وسائل طبع شده صفحه 486، هامش، حدیث اول، آن جا این روایت نقل شده «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يأمر بالمعروف ولا ينهى عن المنكر إلا من كان فيه ثلاث رفیقاً بما یأمر به رفیقاً بما ینهی عنه» ترتیبش ذکرش با آن تفاوت می‌کند «عَدْلًا فِيمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلًا فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ عَالِمًا بِمَا يَأْمُرُ بِهِ عَالِمًا بِمَا يَنْهَى عَنْهُ» می‌بینید عالماً در این جا دارد. مورد سوم: در تحف العقول در عداد ما رُوِيَ عن الصادق عليه السلام می‌فرماید «و قال عليه السلام، ضمير قال به امام صادق سلام الله عليه برمی‌گردد، إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ عَالِمٌ بِمَا يَنْهَى فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ بِمَا يَنْهَى» باز این جا عاملٌ اصلاً ندارد عالمٌ بما یأمر، عالمٌ بما ینهی، دارد که این روایت تحف العقول از قلم مرحوم حر عاملی در وسائل افتاده با این که تحف العقول یکی از منابع ایشان است اما

این از قلم ایشان افتاده در وسائل نقل فرموده متأسفانه جامع الاحادیث شیعه هم همین‌جور، از قلم آن‌ها هم این افتاده.

س: ؟؟؟

ج: حالا در مقام فعلاً بیان ایراد هستیم تا ببینیم جواب دارد یا جواب ندارد.

چهارم: نقل چهارم در روضة الواعظین است که وسائل در باب دو حدیث ده از همین ابواب امر به معروف و نهی از منکر نقل فرموده، «مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْقَتَّالِ فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ خِصَالٍ يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» این عالم بما یأمر به، تارک لما ینهی عنه، این با آن نسخه بدل خصال می‌شود یکی، نسخه بدل آن‌جا ...

س: ؟؟؟

ج: عالم بما یأمر به، تارک لما ینهی عنه.

س: ؟؟؟

ج: خب بله ولی حالا نسخه این است فعلاً. کما این که آن هم همین‌جور است. این همین است که صاحب وسائل در همان‌جا که آدرس دادند فرموده.

مورد پنجم: « سَبَطُ الطَّبْرِسِيِّ فِي مَشْكَاهِ الْأَنْوَارِ، عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ [عَامِلٌ] لِمَا يَأْمُرُ بِهِ تَارِكٌ لِمَا يَنْهَى عَنْهُ عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى رَفِيقٌ فِيمَا يَأْمُرُ رَفِيقٌ فِيمَا يَنْهَى» که این مستدرک مطبوع با وسائل، صفحه 487 حدیث چهارم در هامش بیان فرموده.

ششمین منبعی که این حدیث را ذکر فرموده « دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَيْسَ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ خِصَالٍ يَمَّا يَأْمُرُ بِهِ رَفِيقٌ يَمَّا يَنْهَى عَنْهُ عَدْلٌ فِيمَا يَأْمُرُ بِهِ عَدْلٌ فِيمَا يَنْهَى عَنْهُ (که نسخه بدل آن عدل بما یأمر به، عدل بما ینهی عنه است) عالم بما یأمر به، عالم بما یَنْهَى عَنْهُ» این مستدرک مطبوع مع الوسائل صفحه 490، هامش، حدیث نهم. اما در خود دعائم الاسلامی که ما داریم، دعائم الاسلام چاپ‌هایی دارد البته، این چاپ مصر که من دارم در آن‌جا جلد یک صفحه 368 این‌جوری دارد «و عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ» به حسب نقل مستدرک روایت علویه است ولی به حسب نقل خود دعائم الاسلام نبویه است که امیرالمؤمنین از پیامبر نقل می‌فرماید. خب در کنز العمال عامه هم این روایت آمده است «عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينبغي للرجل أن يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر حتى يكون فيه خصال ثلاث؛ رفيق بما يأمر، رفيق بما ينهى، عالم بما ينهى عدل في ما ينهى» خب می‌بینید که اشکال این است که این حدیث ولو این که مستفیض است و افراد مختلفی با سندهای مختلف هم نقل کردند اما متن معلوم نیست چه هست. عامل هست؟ عامل بما یأمر، عامل بما ینهی، که این اگر باشد دال بر مسئله هست مع الغمض از بقیه اشکالات، اما اگر نه مثل آن نقل‌هایی که اصلاً عامل در آن نیست تارک در آن نیست خب لعل این‌ها درست باشد و ظاهر امر این است که در این‌جا این یک مطلب واحدی است که ائمه‌ی

مختلف فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند امیرالمؤمنین فرموده امام صادق سلام الله علیه فرموده اما معلوم است که این مطلب، مطلب واحدی است که حالا این بزرگواران از ایشان نقل شده است. بنابراین وقتی اختلاف در نقل پیدا شد این جا یا مظهری به این پیدا می شود که خللی واقع شده این جا، یا اطمینان پیدا می شود بر این که این جا خللی واقع شده و در این مواردی که اطمینان یا مظهر و خلل هست اماره حجت نیست. بنابراین ما به این متن نمی توانیم استناد بکنیم برای اثبات این اشتراکی که گفته شده، این اشکال، آیا از این اشکال می توانیم جواب بدهیم و دفع کنیم این اشکال را؟ ممکن است کسی بگوید اگر دقت کنیم در این متون، این ها در حقیقت اختلاف معنوی ندارند اختلاف در واژه ها است نه در مفاد و محتوا، چه طور؟ برای خاطر این که آن جا که دارد عامل بما یأمر، عالم بما ینهی که خب معنایش روشن است و اما آن نسخه ای که داشت عالم بما یأمر به تارک لما ینهی عنه، این جا حدس زده می شود که این نسخه بدل اشتباه باشد برای خاطر این که همان طور هم که ایشان هم فرمودند عدل تارک لما ینهی، عالم بما یأمر نیست، عدل آن این است که عامل، عدل تارک عامل است عدل عامل تارک است. این که بگوید عالم و بعد بگوید تارک، غیر مانوس است بنابراین این نسخه بدل نطمئن یم به این که تمام نیست پس آن برود کنار. اما آن جایی که فرمود در جعفریات، که سند معنعن هم دارد جعفریات که حالا بعداً بحثی داریم راجع به آن، فرمود «لایأمر بالمعروف و لاینها عن المنکر الا من کان فیه ثلاث خصال: رفیقاً بما یأمر به رفیقاً بما ینهی عنه، عدلاً فیما یأمر به عدلاً فیما ینهی عنه، عالماً بما یأمر به عالماً بما ینهی عنه» این جا با توجه به این که عالماً بما یأمر به، عالماً بما ینهی عنه را داریم این عدلاً فیما یأمر به عدلاً فیما ینهی عنه، معنایش چه می شود؟ عدلاً یعنی عمل می کند عدل است عادل است در همان که دارد امر می کند؟ در موردی که دارد امر می کند یا به چیزی که دارد امر می کند نسبت به آن عادل است؟ خب آن جایی که عامل داشتیم عادل را چه جور معنا کردیم؟ چون داشت عامل باشد و تارک باشد قهراً برای این که تکرار نشود و ثلاث درست بشود نمی شد دیگر معنا کنیم عادل را به معنای این که عمل می کند چون تکرار می شد و سه تا درست نمی شد که فرمود ثلاث خصال، آن جا به قرینه ی عامل و تارک، عادل فیما یأمر را در آن عبارت معنا می کردیم به این که یعنی امر به منکر نمی کند نهی از معروف نمی کند این جور معنا می کردیم اما این جا چون دارد عالم است بما یأمر، این شرط را دارد یعنی آن که دارد امر به آن می کند عالم به او هست. عالم است به آن چیزی که دارد نهی می کند. خب اگر به منکر دارد امر می کند که عالم به آن نیست که، اگر نهی از معروف می کند که عالم به آن نیست عالم به خلاف آن هست عالم به خلاف آن هست دیگر، عالم. این که گفته به آن که داری امر می کنی عالم باشی یعنی عالم باشی که شارع این را گفته، کسی که این شرط را می خواهد احراز کند و محرز این شرط باشد و واجد این شرط باشد قهراً که عالم بما یأمر باشد عالم بما ینهی باشد قهراً عدل در آن هم به آن معنا هست.

س: ???

ج: چون عالم بما یأمر، همان که دارد به آن امر می کند عالم به آن باشد. یعنی عالم باشد که این صدر من الشارع، حکم شارع این است. عالم بما یأمر یعنی عالم است به این که آن که دارد به آن امر می کند حکم شرع است.

س: ???

ج: آن‌جا این‌جوری معنا می‌توانستیم بکنیم به خاطر این که تکرار لازم نیاید. به قرینه‌ی او این‌جوری معنا می‌کردیم. حالا خوب دقت بکنید چه عرض می‌کنم. اما جایی که در آن متن عالم دیگر نداشتیم اما این‌جا چه هست؟ داریم عالم بما یاأمر به، عالم بما ینهی عنه، وقتی عالم بما یاأمر و عالم بما ینهی عنه بود قهراً آن حیثیت تأمین شده است که دیگر پس از معروف نهی نمی‌کند و به منکر امر نمی‌کند چون عالم که هست اگر خلاف این را انجام بدهد پس عالم بما یاأمر نیست. و عالم بما ینهی هم نیست. بنابراین این جهت در عالم هست وقتی آن‌جا بود عادل را دیگر باید چه معنا بکنیم این‌جا؟

س: ???

ج: آن عالم بما یاأمر نیست دیگر.

س: ????

ج: نه، به همان که دارد امر می‌کند عالم باشد. دارد می‌گوید این واجب است و حال این که می‌داند حرام است. با این که می‌داند حرام است اگر بگوید واجب است پس عالم به این ما یاأمر نیست دیگر.

پس بنابراین این‌جایی که فرموده عادل فیما یاأمر، عادل فیما ینهی، قهراً معنای آن چه هست؟ یعنی عامل. می‌خواهد عادل و در این باب باشد پس این متن هم که می‌فرماید عادل فیما یاأمر، عادل فیما ینهی به قرینه‌ی این که بعد فرموده عالم بما یاأمر، عالم بما ینهی، مفاد این همان می‌شود عامل،

س: ???

ج: ببینید مسئله‌ی غفلت و این‌ها همه‌جا ممکن است آن هم که انجام نمی‌دهد یا انجام، ممکن است که غفلتاً انجام بدهد. این‌جا مسئله‌ی غفلت در کار نیست غفلت یک امر استثنایی است که گاهی برای هر کسی پیش می‌آید.

س: ???

ج: آن رفیق فیما یاأمر، آن کیفیت را دارد بیان می‌کند.

س: ???

ج: بله، آدم غافل ببینید درست است که علم احتیاج دارد به چی؟ به التفاط، إعلم أنّ المکلف إذا التفت إلى حکم شرعی إمّا أن يحصل له القطع أو الظنّ أو الشک، بدون التفات این حالات برای انسان پیدا نمی‌شود این برای علم تفصیلی است اما غفلت عارض می‌شود بر انسان در خزانه‌ی نفس علم وجود دارد الان ما که این‌جا نشستیم هزارها معلومات داریم که خدای متعال روزی فرموده اما الان توجه به آن‌ها نداریم اگر بخواهیم می‌توانیم توجه بکنیم الان که مثلاً توی این بحث امر به معروف داریم بحث می‌کنیم این بحث را بحث می‌کنیم الان توجه نداشتیم کجا سجده‌ی سهو واجب است الان ولی توی خزانه‌ی نفس وجود دارد الان ما غفلت از آن داریم این‌جا عالم هست به این معنا عالم هست.

س: ???

ج: نه ايشان می‌فرماید عالم است ولی دارد غفلتاً به یک چیز دیگر، مثل سهواً، دست؟ مثل سهواً یعنی می‌خواهد بگوید اِفعال می‌گوید لاتفعل، این سهو است. این‌ها استثناء است این‌ها خارج است این‌ها توجه دارد تا هم التفات پیدا بکند می‌گوید اشتباه کردم، این غفلت یعنی این. می‌خواهد او را بگوید اِفعال بگوید می‌گوید لاتفعل، غفلتاً.

س: ???

ج: غفلتاً ولی دارد می‌گوید پس اگر غفلت را بگذاریم کنار نمی‌شود

س: ???

ج: نکرده می‌گویم آن مورد استثناء است مورد توجه این روایات نیست چون غفلت در تمام این موارد، این‌ها سهو و نسیان و غفلت پیش می‌آید ممکن است که به چیز دیگری هم امر بکند ممکن است که عمل نکند عمل هم روی غفلت ...

س: ???

ج: همین دیگر، می‌گویم شامل نمی‌شود نمی‌گویم استثناء است می‌گویم شامل نمی‌شود روایت ناظر به حالات غفلت و نسیان و این‌ها نیست.

س: ???

ج: نکرده، ولی این جوری است که روایت می‌خواهد بگوید نباید بکنی، خب آدم غافل که توجه به، نمی‌گویند نباید بکنی. غافل است دیگر. این می‌خواهد نهی بکند می‌گوید این کار را نکن.

س: ???

ج: در این لسان دارد شرط را می‌گوید.

س: ???

ج: عادلٌ فیما یأمر یا عادلٌ بما یأمر؟

س: هر کدام از آن‌ها

ج: خیلی خب اگر داشته باشد ولی چون ما عرض کردیم چون این در کنار عاملٌ و تارکٌ قرار گرفته دیگر تکرار می‌شود.

س: نه توی آن روایت بله، آن روایت ???

ج: عیب ندارد شما بفرمایید بدون آن قرینه هم خودش ظهور در این دارد. ولی با توجه به آن عاملٌ، می‌خواهیم بگویم آن معنا هم مغفول نمانده، آن معنا هم که باید مأمورٌ به آن و به منکر امر نکند و از معروف نهی نکند این لازمه‌ی همان عاملٌ و فلان است پس دیگر وجهی ندارد که باز ما این را که باز تکرار می‌شود پس وجهی ندارد همان تکرار باعث می‌شود که بگویم نه این عادلٌ فیما یأمر و عادلٌ فیما ینهی معنای آن چه هست؟ معنای آن عاملٌ است. این عمل دارد می‌کند حذراً من التکرار باز ایشان عاملٌ آن را می‌گوید

حالا علاوه بر این که حذراً من التكرار شما می‌فرمایید ظهور اولی آن هم همین است اصلاً. آن‌جا ما اگر دست از این ظهور برمی‌داشتیم به خاطر آن قرینه بود.

خب پس بنابراین با این شکل می‌گوییم می‌شود این روایات اگرچه در ظاهر امر یک اختلاف در الفاظ، در جُمْل به حسب ظاهر دارند اما این‌ها را می‌شود گفت از نظر مضمون با هم اختلاف ندارند و نقل به معنا هم که لایأس به، نقل به معنا لایأس به، بنابراین این اختلاف‌ها در اثر این پیش آمده آن‌ها هم که می‌دیدیم که عدل تارک را عالم قرار داده آن نسخه‌ها و یا آن نقل‌ها، آن هم اطمینان داریم که آن خطایی در آن‌جا واقع شده من الناسخ یا من الراوی، من الکسانی که دارند بالاخره این روایت را نقل کردند. یک خطائی آن‌جا واقع شده. بنابراین به این شکل از این اشکال می‌توانیم تخلص بجویم.

س: ???

ج: این اشتباه است حتی اگر اضبط باشد این‌جا می‌دانیم الجواد قد یکبوا، که بیاید عالم را عدل تارک قرار بدهد ولو اضبط باشد که قبول بکنیم اضبط مقدم است اما در این‌جا معلوم است که این اشتباه کرده قرینه‌ی جلیه وجود دارد این اشکال اول و جوابش است.

اشکال دومی که در این‌جا وجود دارد این است که این عبارت دلالت نمی‌کند بر اشتراط عدالت که عادل باید باشد آمر و ناهی، بلکه آن که بر آن دلالت می‌کند اگر بپذیریم آن فیما یأمر بما یأمر بود. یعنی آن که امر می‌کند به آن یا نهی از آن می‌کند خودش فاعل و تارک باشد اما امور دیگر، وظایف دیگر را هم باید انجام بدهد تا عادل باشد چنین چیزی را دلالت نمی‌کند بنابراین این که صاحب جواهر قدس سره این را در عداد ادله‌ای ذکر فرموده که اشتراط عدالت را می‌خواهد دلالت بکند این مناقشه‌ی دلالتی را دارد که نه این بر عدالت دلالت نمی‌کند. یعنی بر عدالت مطلقه، بر عدالت اضافی دلالت می‌کند. یعنی در آن مورد باید عادل باشد. نه عدالت مطلقه که آن شخص می‌گفت.

س: ???

ج: بله، ولی آن وقت دیگر مدعا را اثبات نمی‌کند. چون مدعا این است که عادل مطلق باید باشد. این شرط پنجم آن کسی که گفته این است که فرموده باید چه باشد؟ باید عادل باشد.

س: ???

ج: بله آن قول دیگر است که بگوید بله آن که واجب است این است که فیما یأمر و ینهی عادل باشد در خصوص موردی که دارد امر و نهی می‌کند این بله، بنابراین آدمی که مثلاً یک گناهی دارد بنابراین آدمی که مثلاً یک گناهی دارد فرض حلق اللحیه می‌کند مطلقاً، بنابر حرمت او یا حالا فتواً یا احتیاطاً وجوباً که او از عدالت می‌افتد این دیگر امر به معروف بر او واجب نیست از این جهت راحت است. امر به معروف و نهی از منکر این آقا می‌گوید بر او واجب نیست چون شرطش عدالت است خب این هم مناقشه‌ی دوم که پس او را اثبات نمی‌کند بله برای آن قول خوب است یعنی عدالت اضافی.

اشکال سوم این است که این روایت باز اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از منکر به عدالت از آن استفاده نمی‌شود بلکه با شرط واجب هم می‌سازد. مثل این که گفته بشود لا یصلی الا من استقبل القبلة و کان متطهراً، خب این‌ها معنایش این است که استقلال

شرط وجوب است؟ متطهر بودن از حدثی و خشی شرط وجوب است؟ یا نه با شرط واجب هم سازگار است؟ بر همان کسی که گاهاً عادل نیست و گناهکار است شارع می‌گوید عادل بشو و امر به معروف بکن. مثل این که بر کسی که متطهر نیست می‌گوید وضو بگیر و نماز بخوان، پس بنابراین از این روایت مبارکه در نمی‌آید اشتراط وجوب که بگویم بر این‌ها واجب نیست. این با اشتراط واجب هم سازگار است کما استظهر این اشتراط واجب را محقق خوانساری در جامع المدارک، فرموده بر این دلالت می‌کند حالا این را می‌توانیم ملتزم بشویم یا نمی‌توانیم ملتزم بشویم این مسئله آخری که بعد بحث می‌کنیم پس از این روایت ما اشتراط وجوب را نمی‌توانیم استفاده بکنیم.

س: ???

ج: بله،

س: ???

ج: نه، آن عبارت را هم اگر می‌گفتند می‌گفتیم اعم است نمی‌دانیم. اگر فقط دلیل مان همین بود. می‌گفتیم نمی‌دانیم.

س: ???

ج: حالا آن یک بحث آخری است که بعد از ان شاء الله عرض کردیم که این جاهایی که مردد می‌شود بین شرط وجوب و واجب، یعنی علم اجمالی پیدا می‌کنیم که این شرط شد و لاندردی که شرط وجوب است یا شرط واجب است. نتیجه چه می‌شود؟ حالا شما توی این فکر کنید از نظر اصولی مسئله اصولیه، که نتیجه برائت است؟ بلکه لعل شرط وجوب باشد دیگر، یا نه این چنین نیست؟ پس الان کسی که می‌خواهد تمسکاً به این روایت بگوید شرط واجب وجوب است و فتوا به این بدهد این مناقشه‌اش وارد است که نه آقا از این نمی‌توانی تمسک کنی و فتوا به شرط وجوب بدهی. این مقدار را فعلاً ما داریم عرض می‌کنیم.

س: ???

ج: می‌کنیم آن هم بحث می‌کنیم.

س: ???

ج: نمی‌کند.

س: ???

ج: یا نکنید. مثل این که بگوید نماز بی‌وضو نخوانید. یا کسی که وضو ندارد نماز نمی‌خواند کسی که استقبال قبله نکرده نماز نمی‌خواند خب معنای آن این است که یعنی نماز وجوبش مشروط است؟ یا نه چون اگر این کارها را نکند نماز محقق نمی‌شود آن مأمور به محقق نمی‌شود. چون شرایطش همراهش نیست. این لسان، لسانی نیست که از آن استفاده‌ی اشتراط وجوب بکنیم.

و اما اشکال بعدی که اشکال چندم می‌شود؟ اشکال چهارم می‌شود. اشکال چهارم این



است که لعل آن چه که در این روایت مد نظر است جامع بین امور وجوبیه و غیر وجوبیه است چرا؟ چون رفیق بما یأمر به، رفیق بما ینهی عنه، مسلم امر واجبی نیست. چون ما یک خشونت داریم یک رفق داریم یک واسطه‌ی بینهما داریم. نه خشونت است و نه رفق است. بالضرورة رفق واجب نیست از نظر فقهی، پس این که می‌فرماید لایأمر الا کسی که این ثلاث خصال را داشته باشد علی الاقل یکی از این خصلت‌های ذکر شده مسلّم این‌ها نه شرط وجوب است نه حتی شرط واجب است بلکه من آداب الامر به معروف و نهی از منکر است. آداب است. معمول واجبات یک آدابی هم هست دارد. نماز یک آدابی دارد روزه آدابی دارد حج آدابی دارد که ادب آن فعل است اما نه شرط است نه وجوب دارد. نه شرط واجب است نه شرط وجوب است. هیچ، منتها ادب آن کار است. که یکی از فصل‌هایی هم که قرار دادیم ما برای دوازده فصلی که قرار دادیم برای امر به معروف همین یک فصلش، فصل آداب است. که آداب امر به معروف که ادب در این باب است آن‌ها چیه؟ خب این‌جا وقتی که رفیق فیما یأمر، رفیق فیما ینهی مسلّم شده که ادب است و نه شرط وجوب و نه شرط واجب است پس این لایأمری که این‌جا هست باید در جامع استعمال شده باشد. یعنی حدس به این امور دارد می‌شود حدس اعمّ از این که واجب باشد یا واجب نباشد. پس ما باید از دلیل خارجی بفهمیم این وجوب دارد یا وجوب ندارد. شرط است این دلالت نمی‌تواند بکند چون این جامع را دارد بیان می‌کند. این اشکال آیا قابل جواب است می‌توانید از آن جواب بدهید یا نه؟ ان شاء الله فردا که وقت گذشته.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.